پژوهشنامه خراسان بزرگ

شماره ۴۳ تابستان ۱۴۰۰

No.43 Summer 2021

۱۳-۲۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۱

بازتاب اقدامات ابوطلحه منصور بن شرکب بر کشمکش‌های طاهری-صفاری (۲۷۴-۲۶۲ق)

✓ **محسن مرسلپور***: دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ایران

✓ **محسن مومنی:** استادیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه ارومیه، ایران (momeni2003@yahoo.com)

چکیده

در اواسط قرن سوم هجری قمری، با ضعف قدرت طاهریان در خراسان، زمینه‌های ظهور مدعیان قدرت در این ایالت فراهم شد. یکی از گروه‌های تأثیرگذار در حوادث این دورهٔ خراسان، سالوکان بودند. آنان با ایجاد ناامنی در راه‌ها و غارت کاروان‌ها نقش مهمی در آشفتگی امور بازی می‌کردند. سردسته یکی از گروه‌های سالوکان خراسان، ابراهیم بن شرکب بود. هرچند تسلط صفاریان بر خراسان چندان فرصتی به ابراهیم بن شرکب برای قدرت‌نمایی نداد و او به‌سرعت جذب ساختار حکومت یعقوب لیث شد، اما بعدها با کشته شدن او (با توطئه احمد خجستانی) فرصتی در اختیار برادر کوچک‌تر، ابوطلحه منصور، قرار گرفت تا در طول بیش از یک دهه در روند حوادث خراسان نقش‌آفرینی کند. پژوهش حاضر با روش و رویکرد توصیفی-تحلیلی و با تکیه‌بر منابع اصلی در پی بررسی نقش ابوطلحه منصور بن شرکب در حوادث خراسان است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که رویکرد سیاسی ابن‌شرکب در چرخش‌های سریع او در جناح‌بندی‌های قدرت قابل استنباط است. او منافع خود را در جناح به‌ظاهر قدرتمند جستجو می‌کرد و چندان وفاداری به صفاریان و یا طاهریان نداشت. اتحادها و خیانت‌ها بخش مهمی از عملکرد سیاسی او در این دوران را در برمی‌گرفت.

واژگان کلیدی: طاهریان، صفاریان، ابوطلحه منصور، احمد خجستانی، رافع بن هرثمه

Abstract

In the middle of the third century AH, along with the power weakness of Tahirids in Khorasan, the situations for the emergence of power claimants in this province were provided. One of the influential groups in the events of this period of Khorasan was Sa'luk's. They played a significant role in disordering the affairs by creating insecurity on the roads and foraging the caravans. The leader of one of the Sa'luk's groups in Khorasan was Ibrahim bin Shorkab. Although the Saffarids domination on Khorasan did not give Ibrahim ibn Shorkab a chance to show saber-rattling, and he immediately entered into the structure of Yaqoub Laith's government, his assassination later (by Ahmad Khojestani's conspiracy) gave an opportunity to his younger brother, Abu Talha Mansour, to play a role in the events of the Khorasan for more than a decade. The current study seeks to examine the role of Abu Talha Mansour Ibn Shorkab in the event of Khorasan by a descriptive-analytical method and approach and by relying on the main sources. The findings of the study show that Ibn Shorkab's political approach can be deduced from his rapid revolution in power factions. He sought his own interests in the apparently powerful faction and was not so loyal to the Saffarids or the Tahirids. Alliances and betrayals were a vital part of his political function in this period.

Keywords: Tahirids, Saffarids, Abu Talha Mansour, Ahmad Khojestani, Rafi bin Harsamah

*نویسنده مسئول مکاتبات: (۰۹۱۳۲۴۸۰۵۴۲) (morsalpour@lihu.usb.ac.ir)

مقدمه

سرزمین خراسان در تحولات تاریخی بعد از ورود اسلام دارای جایگاه مهمی بود، به‌خصوص نقش‌آفرینی خراسان در قدرت‌گیری عباسیان و در دوران حکومت خلافت عباسی دارای جایگاه مبرزی شد. با افول قدرت خلفای عباسی در اوایل قرن سوم هجری قمری، تسلط آنان بر ایالت‌ها به ضعف گرایید و تکوین نخستین حکومت نیمه‌مستقل (طاهریان) در خراسان نشان‌دهندۀ افول نفوذ و قدرت خلفا در شرق ایران بود، اما در پایان عمر حکومت طاهریان مدعیان مختلفی در خراسان سر برآوردند. رقابت‌ها و کشمکش‌هایی بین صفاریان و نیروی متحد خلیفه-طاهریان، زمینه‌های ظهور حاکمان محلی و مدعیان جاه‌طلب قدرتمند را فراهم نمود. موضوعی که پژوهش حاضر در پی روشن نمودن زوایای پنهان آن است عملکرد یکی از همین مدعیان قدرت است. این مدعی قدرت، ابوطلحه منصور بن شرکب بود که از ۲۶۲ق تا ۲۷۴ق در جناح‌بندی‌های مختلف قدرت در خراسان نقش‌آفرینی کرد. پرسش اصلی عبارت است از این که منصور بن شرکب متحد کدام‌یک از قدرت‌های موجود در خراسان بود؟ و فرضیه چنین است که ابومنصور به دنبال ایجاد اتحاد بلندمدت با هیچ‌یک از حکومت‌ها و قدرت‌های موجود در خراسان نبود و اتحادها و پیوندهای او موقت و گذرا و در راستای تأمین منافع بود.

پیشینه پژوهش

درباره نقش ابوطلحه منصور بن شرکب در حوادث خراسان در قرن سوم هجری قمری تاکنون پژوهش مستقل و جامعی انجام نگرفته است. تنها می‌توان به سه مقاله اشاره کرد که مطالب محدودی درباره ابوطلحه ارائه داده‌اند. اولین پژوهش که با نام *تاریخ خراسان* تألیف مظافر مصفا به معرفی کتاب *تاریخ ولات خراسان* تألیف سلامی که امروزه دیگر وجود خارجی ندارد، می‌پردازد. پژوهشگر در این مقاله با ذکر چند روایت از آثاری چون الکامل و جوامع الحکایات می‌کوشد اثبات کند این منابع از کتاب سلامی در نوشتن حوادث تاریخ خراسان در قرن سوم هجری قمری استفاده کرده‌اند و در میان شواهدی که پژوهشگر ارائه می‌دهد، اشاره‌ای گذرا نیز به وقایع مربوط به بنوشرکب شده است. پژوهش دیگری با نام *خدعه عباسیان در سقوط صفاریان* تألیف سید ابوالقاسم فروزانی به نقش خلیفه عباسی در درگیری‌های بین صفاریان و سامانیان پرداخته که در خلال مقاله اشاره‌ای گذرا به موضوع ابوطلحه منصور و اتحاد او با عمرولیث صفاری و بعدها جدایی او از صفاریان دارد. پژوهش سوم با عنوان *مسکوکات منصور بن شرکب امیر نیسابور* تألیف احمد محمد دسوقی به زبان عربی در است. در این پژوهش، نویسنده به معرفی موجزی از اقدامات ابوطلحه منصور و در ادامه به سکه ضرب شده توسط ابوطلحه منصور به سال ۲۶۹ق در نیشابور پرداخته است. نویسنده مقاله با استفاده از داده‌های سکه‌شناسی بخشی از اقدامات ابوطلحه را موردبررسی قرار داده و اتحاد او با عمرولیث صفاری توسط پژوهشگر موردبررسی قرارگرفته است.

روش پژوهش

روش و رویکرد پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی با استناد به منابع مکتوب و همچنین منابع غیرمکتوب مانند شواهد سکه‌شناسی است.

تکاپوهای بنی شرکب در جهت کسب قدرت

بنی شرکب (بنوشرکب) سه برادر بنام‌های ابراهیم، ابوحفض یعمر و ابوطلحه منصور از روستای اسپند بیهق برخواسته بودند (بیهقی، ۱۳۶۱: ۲۶۴). ابراهیم برادر مهتر، از سالوکان (صعالیک) خراسان بود. سالوکان یا صعالیک دسته‌هایی از دراویش و راهزنان بودند که اغلب به غارت کاروان‌ها و مسافران می‌پرداختند و گاهی به راهداری و همراهی کردن کاروان‌ها در قبال اخذ باج اقدام می‌کردند. سالوکان در قرون نخستین اسلامی در سرتاسر جهان اسلام پراکنده بودند، لکن در خراسان بود که توانستند به‌عنوان یک گروه تأثیرگذار مطرح شوند، زیرا خراسان از مدت‌ها پیش دچار شورش خوارج بود و قسمت زیادی از همّ حکومت طاهریان مصروف مبارزه با خوارج می‌شد. مقارن این ایام صعالیک توانستند به راهزنی و ناامنی بپردازند (طهماسبی، ۱۳۸۳: ۸۵-۸۴). در اواخر حکومت طاهریان، سالوکان در خراسان قدرت زیادی داشته و آن خطّه را عرصه تاخت و تاز خود نمودند. اصفهانی اوضاع خراسان همزمان با قدرت یافتن یعقوب را این‌گونه توصیف می‌کند: وضع خراسان و شهرهای آن پریشان بود و امرای مختلف در شهرهای آن حکومت داشتند (اصفهانی، بی‌تا:

۱۷۶). ابن اسفندیار می‌نویسد: «مقارن ضعف دولت طاهری در خراسان اوباش به طغیان برخاستند» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۳: ۲٤٥). همچنین طبری نیز روایت می‌کند که خوارج و مخالفان بر خراسان چیره شدند و محمد بن طاهر ضعیف بود (طبری، ۱۳۸۷: ۵۰۷/۹). مقدسی نیز می‌نویسد که احمد بن عبدالله خجستانی بر خراسان سیطره داشت و برادران شرکب نیز شورش کرده و مرو و سرخس را در تصرف داشتند (مقدسی، بی‌تا: ۱۲٤/٦). ورود یعقوب به خراسان و توان نظامی او سبب مهار نیروهای تمرکزگریز در خراسان شد. آنگاه‌که یعقوب به نیشابور آمد، سردسته‌های صعالیک مجتمع شده و در مورد یعقوب گفتند: «این مردی صاحب قران خواهد بود و دولتی بزرگ دارد و مردی مردست و کسی برو [بر] نیاید» (ناشناس، ۱۳٦٦: ۲۲٤) بنابراین ترجیح دادند که به‌جای معارضه با یعقوب، به او بپیوندند. تاریخ سیستان نام برخی از سردسته‌های بزرگ سالوکان را ذکر نموده که برادر بزرگ بنوشرکب از مهم‌ترین آن‌ها بود. در تاریخ سیستان «سرکب کبیر که نام وی ابراهیم بن مسلم» بود با عنوان یکی از بزرگ‌ترین سالوکان خراسان شناخته می‌شود که با یاران و متابعان خود به یعقوب پیوست (ناشناس، ۱۳٦٦: ۲۲٥).

ابوطلحه منصور برادر کوچک‌تر ابراهیم نیز در این زمان به همراه برادرش به یعقوب پیوست و مدتی را در سپاه صفاریان گذراند. ابراهیم در پیکار صفاریان با حسن بن زید شجاعت زیادی از خود نشان داد و مورد التفات یعقوب قرار گرفت (ابن‌خلدون، ۱٤۰۸: ۳۹۲/۳). در کنار همراهی صعالیک با یعقوب بزرگان خراسان نیز با او معاضدت نمودند. عوفی در ذکر حکایت ملاقات حاکم هرات با قاضی نیشابور می‌نویسد: «تمامت اعیان و ارکان دولت به یعقوب لیث میل کرده‌اند و با وی عقد مبایعت مستحکم کرده» (عوفی، ۱۳۵۹: جزء اول/ ٤۰٦). بعد از تصرف نیشابور و اسارت محمد بن طاهر بن محمد، یعقوب فرستاده‌ای به نزد خلیفه معتمدبالله فرستاد و گفت: «محمد بن طاهر از مملکت باخبر نبود و خارجیان سر برآورده بودند، من به آنجا شدم» (خوافی، ۱۳۸٦: ۳۸۱/۱). یعقوب لیث در نامه خود به خلیفه عباسی، عامل اصلی دخالت در امور خراسان را پایان بخشیدن به حضور و رقابت نیروهای مختلف در خراسان که باعث ناامنی و آشفتگی این ولایت گردیده بودند، مطرح کرد و با بیان اینکه محمد بن طاهر از مملکت باخبر نبود سعی بر آن داشت که به خلیفه بقبولاند که هدفش حفظ امنیت خراسان و سروسامان دادن به امور این ولایت بوده است.

نقش احمد خجستانی در روابط بنی شرکب با صفاریان

احمد بن عبدالله خجستانی سردسته گروهی از سالوکان خراسان بود که مانند برادران شرکب مجبور به اطاعت از یعقوب لیث شده بودند (ناشناس، ۱۳٦٦: ۲۲٥-۲۲٤)، اما بعد از مدتی غدر و حسادت خجستانی سبب کناره جستن فرزندان شرکب از سپاه یعقوب شد. ابراهیم به همراه سپاه یعقوب در لشکرکشی به طبرستان حضور داشت و ابوحفض به محاصره بلخ شتافته بود. ابوطلحه که از سرداران سپاه ابوحفض یعمر بود، نیز وی را همراهی می‌نمود. ابراهیم در حمله یعقوب به طبرستان شجاعت زیادی از خود نشان داد و موردتوجه یعقوب قرار گرفت. این توجه سبب شد یعقوب پوستین خود را که از پوست سمور بود، به او ببخشد. خجستانی که بر ابراهیم رشک می‌ورزید، او را از سطوت یعقوب ترساند و این‌گونه بدو وانمود که هدیه دادن لباس نشانه‌ای از قتل در آینده است. وی پیشنهاد نمود که با ابراهیم به نزد برادرش یعمر بگریزند. ابراهیم از سپاه یعقوب جداشده و به‌سوی بلخ گریخت. خجستانی که قرار بود با او همراه شود، ماند و به یعقوب چنین وانمود که ابراهیم خیانت کرده و گریخته است. یعقوب افرادی را به طلب ابراهیم فرستاد که او را به قتل آوردند (ابن‌خلدون، ۱٤۰۸: ۳۹۲/۳). قاعدتاً این واقعه سبب جدایی برادران شرکب از سپاه یعقوب و کینه آن‌ها نسبت به خجستانی گردید. رقابت بین مدعیان قدرت در خراسان پیش از حمله یعقوب به این ولایت وجود داشت و هرکدام از این مدعیان در تلاش بودند که از حضور قدرت صفاریان برای رسیدن به اهداف خود و حذف رقبا استفاده نمایند، اقدام احمد بن عبدالله خجستانی را باید از این منظر موردتوجه قرار داد.

اتحاد خجستانی و همراهی او با یعقوب چندان طول نکشید. او در ۲٦۱ق پس از بازگشت یعقوب به سیستان، شورش کرده و از طاهریان حمایت نمود (خوافی، ۱۳۸٦: ۳۸٤/۱). عامل اصلی رویگردانی خجستانی از یعقوب لیث این موضوع بود که مدعیانی مانند خجستانی از اینکه تابع

یعقوب لیث قدرتمند باشند چندان راضی نبودند، چراکه یعقوب اجازه قدرت‌نمایی بیشتر را به آنان نمی‌داد، اما در سوی دیگر گرایش او به طاهریان که دیگر قدرتی در خراسان نداشتند یک استراتژی مؤثر برای به دست آوردن مشروعیت تحت لوای طاهریانِ تضعیف شده بود. خجستانی پس از سیطره بر نیشابور به هرات لشکر کشید که در اختیار ابوحفض یعمر بود. موقعیت مهم هرات در خراسان و خصومت بنوشرکب با خجستانی لشکرکشی به آن شهر را اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. بنابراین خجستانی به هرات لشکر کشید. وی با خدعه، ضمن تصرف هرات، ابوحفض را به اسارت درآورده و به قتل رساند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۹۸/۷).

بوطلحه منصور بن شرکب و اتحاد با طاهریان

ابوطلحه منصور نسبت به برادرانش وجهه‌ی متفاوتی داشت و اگرچه به نقل از ابن اثیر از سرداران سپاه ابوحفض بود، اما جوانی زیباروی بود که ابن اثیر از وی با عنوان «غلاماً من احسن الغلمان» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۹۸/۷) یاد کرده است. غلام در فرهنگ‌های لغت به معانی متعددی چون برده، جوان یا نوجوانی که شاربش تازه روییده و مطیع آمده است. ابوطلحه از سرداران سپاه برادرش یعمر بوده و به پشتوانه برادرانش قدرت و اعتبار داشت، بنابراین نمی‌توان معنی برده را برای وی پذیرفت. ریشه لغت غلام در عربی از بهره‌وری جنسی گرفته‌شده و به‌احتمال‌زیاد ابن اثیر نیز همین معنی را در نظر داشته است. حوادث بعدی ذکرشده در الکامل نیز نشان‌دهنده امرد بودن ابوطلحه است. به نقل ابن اثیر یکی از سرداران یعمر بنام عبدالله بن بلال عاشق ابوطلحه منصور بود و همین عشق سبب سقوط هرات گردید. ابن بلال با خجستانی مکاتبه نمود که یک ضیافت ترتیب دهد و سالاران و بزرگان سپاه یعمر را دعوت کند و در این ضیافت خجستانی همه آن‌ها را فروگیرد، به‌شرط آنکه ابوطلحه را به او ببخشد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۹۸/۷). درواقع عاملی که سبب سقوط هرات و زنده ماندن ابوطلحه در این زمان شد امرد بودن وی بود. اگرچه خدعه مؤثر واقع‌شده و خجستانی هرات را تصرف نمود، لکن عشق عبدالله بن بلال نافرجام بود. ابوطلحه که به‌رغم امرد بودن، از شجاعت و رشادت بهره‌ای داشت، با جمع‌کردن عده‌ای از سپاهیان برادرش، عبدالله بن بلال را به قتل رسانده و از هرات گریخت. وی نزد حسین بن طاهر برادر محمد بن طاهر (آخرین فرمانروای طاهری) در نیشابور شتافت. او در نیشابور تحت تابعیت حسین بن طاهر درآمده و به نام او خطبه خواند. اکبری اعتقاد دارد که ابوطلحه با این اقدام قصد تحکیم موقعیت خود در نیشابور را داشته است (اکبری، ۱۳۸٤: ۲۳۷). از زمان گریز ابوطلحه منصور از هرات تا بیش از یک دهه بعد، او نقش مهمی در امور سیاسی خراسان ایفا نمود که امرد و زیباروی بودن وی نیز از نظر روانی در آن‌ها تأثیر داشت. سلسله‌ای از خیانت‌ها و خباثت‌ها از ابوطلحه سر زد که می‌توان مدعی شد که عقده‌ی حقارت ناشی از امرد بودن وی در این خیانت‌ها مؤثر بود.

ازجمله خیانت‌های انجام‌شده توسط ابوطلحه، راندن حسین بن طاهر بود. حسین بن طاهر در امتداد تکاپوی طاهریان جهت اعادهٔ قدرت، توسط محمد بن طاهر به نیشابور گسیل شده بود. محمد بن طاهر که در دیرالعاقول از اسارت یعقوب لیث صفاری گریخته و به بغداد رفته بود، منشور حکومت خراسان و ریاست شرطهٔ بغداد را از خلیفه اخذ نمود. بنابراین برادرش حسین بن طاهر را به خراسان گسیل داشت و حسین در صفر سال ۲۶۳ هجری قمری به نیشابور رسید (اصفهانی، بی‌تا: ۱۷۷). در این زمان ابوطلحه از هرات گریخت و به پناه حسین بن طاهر آمد. ابوطلحه به‌سرعت توانست مهم‌ترین نقش را در سپاه حسین بن طاهر ایفا نماید و سپاه ارسالی خجستانی را در هم بکوبد. ابوطلحه پس از اینکه توانست قدرت خود در را نیشابور تثبیت نماید به ولینعمت خود حسین بن طاهر که وی را پناه داده بود، خیانت نموده و او را از نیشابور راند و خود به‌تنهایی قدرت را در آن شهر در دست گرفت (طبری، ۱۳۸۷: ۵۳۲/۹).

روابط ابوطلحه و حسین بن طاهر دو سال بعد بهبود یافت. به نظر می‌رسد که زیباروی بودن ابوطلحه مؤلفه‌ی مهمی بود که علیرغم خیانت‌های متعدد موردپذیرش مجدد قرار می‌گرفت. درواقع در این دوره نیز چهره یا سیما را می‌توان به‌عنوان یکی از عوامل اثرگذار در نظر گرفت. به‌گونه‌ای که ابن اثیر می‌نویسد یعقوب، رافع بن هرثمه را به سبب آنکه مردی کریه‌الوجه و دراز ریش بود، از خود راند و رافع تا زمانی که خجستانی او را به سپهسالاری گماشت، کنج عزلت گزید (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۶۸/۷؛ مصفا، ۱۳۵۳: ۴۷). روابط

ابوطلحه با خجستانی و حسین بن طاهر در ۲٦٥ق حسنه شد. طبری اشاره می‌کند که در این سال ابوطلحه منصور بن شرکب، میانجی حسین بن طاهر و خجستانی گردید (طبری، ۱۳۸۷: ۹/٥٤٤). به نظر می‌رسد آنچه سبب کنار گذاشتن اختلافات توسط خجستانی، ابوطلحه و حسین بن طاهر شده باشد، به قدرت رسیدن عمرو و لشکرکشی قریب‌الوقوع او به خراسان بود.

مخاصمه منصور بن شرکب با احمد بن عبدالله خجستانی

روابط ابوطلحه با خجستانی به‌جز دوره‌ای کوتاه، همراه با بی‌اعتمادی و تخاصم بود. خجستانی پس از سیطره بر هرات لشکری به سرداری برادرش عباس به تصرف نیشابور فرستاد. سپاه خجستانی شکست‌خورده و برادرش کشته شد (ابن‌اثیر، ۱۳۸٥: ۷/۲۹۸). ابوطلحه در جهت گسترش قلمرو، یکی از یاران خود بنام اسحاق شاربی را به تصرف جرجان (گُرگان) گسیل نمود. اسحاق در رجب سال ۲٦۳ هجری قمری با راه انداختن کُشتاری عظیم، جرجان (گُرگان) را تصرف نمود، اما وی پس از تصرف جرجان (گُرگان) طریق استقلال پیش گرفت. ابوطلحه که به‌قصد سرکوب اسحاق به‌سوی جرجان (گُرگان) لشکر برده بود، غفلت نموده و مورد هجوم ناگهانی اسحاق قرارگرفته و به هزیمت رفت. ابوطلحه به‌سوی نیشابور بازگشت اما مردم او را به شهر راه ندادند. به نظر می‌رسد که این اقدام مردم نیشابور از راندن حسین بن طاهر توسط ابوطلحه متأثر باشد. ابوطلحه نامه‌ای از سوی مردم نیشابور به اسحاق نوشت که از او در برابر ابوطلحه مدد می‌جستند (ابن‌خلدون، ۱٤۰۸: ۳/۳۹۳). آنگاه‌که اسحاق فریب‌خورده و به‌سوی نیشابور روان شد، ابوطلحه سپاه او را در هم کوبید و اسحاق را به قتل رساند (ابن‌اثیر، ۱۳۸٥: ۷/۲۹۹). مردم نیشابور در برابر ابوطلحه، خجستانی را به نیشابور خواندند. با لشکرکشی خجستانی به نیشابور، ابوطلحه گریخت و در اقدامی غیرمنتظره از علویان طبرستان که خصم آشتی‌ناپذیر خلفای عباسی و طاهریان بودند، مدد جست. حسن بن زید سپاهی را به کمک وی فرستاد. ابوطلحه بار دیگر به نیشابور آمد ولی موفق نشد شهر را تصرف نماید و ناگزیر به بلخ رفت. خجستانی به تقاص مدد حسن بن زید به ابوطلحه به پیکار با او شتافت لکن ابوطلحه هیچ کمکی به علویان طبرستان ننمود (ابن‌اثیر، ۱۳۸٥: ۷/۳۰۰). در این برهه از زندگی سیاسی ابوطلحه منصور او برای مقابله با دشمن و رقیب اصلی‌اش، خجستانی، به اقدامات ناکارآمد زیادی چون حمایت از حسین بن طاهر و حتی پناه بردن به علویان طبرستان مبادرت نمود، اما درنهایت تنها راه مقابله با خجستانی را اتحاد با عمرولیث صفاری تشخیص داد.

اتحاد با عمرولیث صفاری در برابر خجستانی

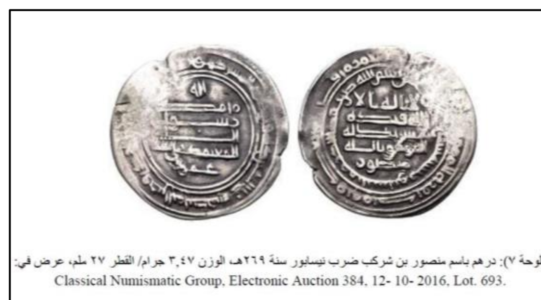
همانگونه که اشاره شد در ۲٦٥ق موقتاً روابط ابوطلحه با خجستانی حسنه شد. سپس نیروی قدرتمند دیگری وارد منازعات خراسان شد که موازنه قدرت را بر هم زد. عمرو لیث صفاری با مصالحه با خلیفه، منشور حکومت مناطق شرقی ازجمله خراسان را دریافت کرده و به شرق رهسپار شد. عمرو در راستای این مصالحه، منصب صاحب شُرطگی بغداد و سامرا را به عبیدالله بن عبدالله بن طاهر واگذار نمود (ابن‌جوزی، ۱٤۱۲: ۱۲/ ۲۰۷). احتمالاً این اقدام در جهت نفاق میان خاندان طاهری و کاهش نفوذ و قدرت آن‌ها در بغداد انجام شد. عمرو پس از بازگشت به شرق به نیشابور لشکر کشید (گردیزی، ۱۳٦۳: ۳۱۲)، اما در برابر سپاه خجستانی شکست‌خورده به هرات عقب نشست (ابن‌عماد حنبلی، ۱٤۰٦: ۳/۲۸٤). به نظر می‌رسد که همه‌ی نیروهای مخالف عمرو علیه او اشتراک منافع داشتند. خجستانی هنوز در این زمان خطبه بنام طاهریان می‌خواند (طبری، ۱۳۸۷: ۹/٥٥۷) و به نظر می‌رسد که با حسین بن طاهر نیز علیه عمرو لیث صفاری متحد شده بود. در این اتحاد ابوطلحه نقش فعالی را ایفا نمود. طبری می‌نویسد که ابوطلحه میانجی میان خجستانی و حسین بن طاهر شده بود. بنا بر روایت طبری، عمرو پس از شکست از خجستانی نامه‌ای به خلیفه نوشته و محمد بن طاهر را به مکاتبه با خجستانی و حسین بن طاهر متهم داشت.

مدتی پس از پیکار با سپاه صفاری، ابوطلحه به خجستانی خیانت نموده و به عمرولیث پیوست. ابوطلحه به بلخ شتافت که در این زمان عمرو با وی مکاتبه نموده و او را به‌سوی خود خواند. بنابراین ابوطلحه به عمرو پیوسته و به هنگام مراجعت عمرو به سیستان، ابوطلحه نایب او در خراسان شد. خجستانی به پیکار با ابوطلحه شتافت و او را در سرخس در هم کوبید. ابوطلحه که توان رویارویی مجدد را

در خود نمی‌دید به سیستان شتافت (ناشناس، ۱۳۶۶: ۲۳۹). اقدام دیگر ابوطلحه در این برهه زمانی که احتمالاً تحت تأثیر عقده حقارت وی انجام شد، به اسارت درآوردن مادر خجستانی و کشتن او بود (ناشناس، ۱۳۶۶: ۲۳۸؛ همچنین، ر.ک: فروزانی، ۱۳۷۸: ۱۲). این اقدام مغایر با رویکرد فرمانروایان اسلامی و صعالیک بود.

روابط منصور بن شرکب با رافع بن هرثمه

پس از کشته شدن خجستانی در ۲۶۸ق، سران سپاه وی، رافع بن هرثمه را به جانشینی برگزیدند. هنگامی‌که خجستانی در ۲۶۲ق نیشابور را تصرف کرد، رافع را به‌عنوان سپه‌سالار خود برگزید (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۳/۳۹۲؛ خوافی، ۱۳۸۶: ۳۹۳/۱). رافع پس از پیوستن به خجستانی، از سرداران برجسته و تأثیرگذار در امور خراسان بشمار می‌رفت. از این روی پس از قتل خجستانی، سپاهیان او رافع را به حکومت گماشتند. ابوطلحه اندکی پیش از قتل خجستانی در جرجان (گُرگان) بود و پس از شنیدن خبر کشته شدن خجستانی به نیشابور لشکر کشیده و آن شهر را تصرف نمود. وی نیشابور را بنام عمرو لیث صفاری در اختیار گرفته و بنام خود و عمرو در آن شهر سکه ضرب نمود. بر اساس شواهد سکه‌شناسی دوران تسلط ابوطلحه بر نیشابور طولانی نبوده است. ابوطلحه بعد از تسلط بر نیشابور با ضرب سکه‌های درهم از جنس نقره اعلام موجودیت خود را نشان داد. بر روی سکه-های ابوطلحه منصور که در ۲۶۹ق در نیشابور ضرب شده است نام ابوطلحه منصور به‌عنوان حاکم تابعه عمرولیث صفاری آمده است، چراکه نام عمرو نیز بر روی سکه دیده می‌شود. از سوی دیگر ابوطلحه بر روی سکه‌های خود در نیشابور نام خلیفه معتمد را نیز نقر کرده است که نشان دهند فرمانبرداری او از خلیفه عباسی است.



تصویر ۱: سکه ضرب شده از سوی ابوطلحه منصور، ۲۶۹ق، نیشابور (دسوقی، ۲۰۲۱: ۹۶).

بر اساس شواهد سکه‌شناسی و تأیید منابع تاریخی چند ماه بعد از تسلط او بر نیشابور، رافع بن هرثمه بر این شهر تسلط یافته است (دسوقی، ۲۰۲۱: ۹۶). رافع بن هرثمه بعد از شکست ابوطلحه منصور و اخراج او از نیشابور سکه‌هایی را ضرب نمود. نکته جالب در مورد سکه‌های ضرب شده رافع در نیشابور این است که نام خلیفه معتمد و نام خود رافع بر روی سکه نقر شده است که این موضوع نشان از آن دارد که رافع خود را حاکم مستقلی می‌دانست و به دنبال کسب مشروعیت از خلیفه عباسی بوده است (همان: ۳۱-۲۸). هرچند خلیفه عباسی رافع را او را به‌عنوان حاکم مستقل به رسمیت نشناخت و شاهدی وجود ندارد که برای او منشور حکومت ارسال کرده باشد و او حدود دو سال بعد بود که به‌عنوان نایب محمد بن طاهر مشروعیت یافت.



تصویر ۲: سکه رافع بن هرثمه، ضرب شده در ۲۶۹ق، نیشابور (دسوقی، ۲۰۲۱: ۹۷)

با هجوم رافع بن هرثمه به نیشابور در ۲۶۹ق ابوطلحه که توان رویارویی با وی را نداشت، به طخارستان گریخت. وی پس از مدتی بر مرو تسلط یافت و برخلاف انتظار در مرو و هرات به نام محمد بن طاهر خطبه خواند (فروزانی، ۱۳۷۸: ۱۲). دلیل رویگردانی ابوطلحه از عمرو و خطبه خواندن بنام طاهریان دانسته نیست، اما احتمال دارد که عدم دریافت کمک از سوی عمرو در برابر رافع اقدام او را سبب شده است. رافع بر اکثر شهرهای خراسان سلطه یافت و عمرو لیث صفاری به آن خطه لشکر کشید. عمرو در ابتدا به هرات لشکر برد که رافع در آنجا بود. ابن هرثمه تاب مقاومت در برابر لشکر عمرو نیاورد و به مرو گریخت. عمرو لشکری به نیشابور فرستاد و آن شهر را نیز از چنگ رافع بدر آورد. رافع با مشاهده برتری مواضع نظامی و سیاسی عمرو به صلح تمایل یافته و مکاتبه‌ای حاکی از اظهار اطاعت برای وی ارسال نمود. در این زمان ابوطلحه منصور بن شرکب خیانتی دیگر مرتکب شد

و به رافع پیشنهاد اتحاد علیه عمرو داد. پیشنهاد ابوطلحه سبب شد تا رافع از موضع مصالحه‌جوی پیشین خود عقب نشیند. ابوطلحه به مرو آمد و به رافع پیوست اما لشکریان او ناگاه به سپاه رافع حمله نموده و کشتار کردند. سپاه رافع در هم شکست و او به نیشابور گریخت. ابوطلحه نیز پس از راندن رافع، مرو را در اختیار گرفت (ناشناس، ۱۳٦٦: ۲۴۲-۲۴۱). به نظر می‌رسد که پیشنهاد ابوطلحه جهت اتحاد با رافع از همان ابتدا بدین‌جهت مطرح‌شده که ابوطلحه سودای انتقام از رافع و تصرف شهر مرو را در سر داشته و با ابا نمودن از رویارویی مستقیم با رافع، به شبیخون می‌اندیشیده است. این نکته را نیز بایستی در نظر داشت که رافع پیشتر و در زمانی که سپهسالار جستانی بود، به ابوطلحه خیانت نموده و ابن شرکب با این اقدام، انتقام گرفت. به نقل بیهقی، خجستانی، رافع بن هرثمه را به مکر نزد ابوطلحه فرستاد «تا بود که او را هلاک تواند کرد» (بیهقی، ۱۳٦۱: ٦۷). ابوطلحه، رافع را به نواحی بیهق و بست فرستاد تا خراج آن نواحی را جمع کند و دو تن از یاران معتمد خود را نیز با او فرستاد. رافع یاران ابوطلحه را به اسارت گرفته و با جمع‌آوری مالیات بیهق و بست به خجستانی پیوست (بیهقی، ۱۳٦۱: ٦۷). رافع پس از مدتی قدرت خود را احیا نمود و با ترمیم سپاه و مدد جستن از سامانیان، به انتقام گرفتن از ابوطلحه مبادرت نمود. او سامانیان نیز برای مبارزه با ابوطلحه به مدد خواند و اسماعیل بن احمد، حسین بن علی مرورودی را به کمک رافع فرستاد. رافع در ۲۷۲ق به مرو لشکر کشید و ابوطلحه پس از هزیمت به هرات گریخت. در هرات نیز با مهدی بن محسن حاکم آن شهر از رافع بن هرثمه شکست‌خورده و به سیستان گریخته و سپس به سپاه عمرو لیث صفاری ملحق شد (ناشناس، ۱۳٦٦: ۲۴۴).

منصور بن شرکب تحت لوای عمرولیث صفاری

در زمانی که ابوطلحه در پیکار با خجستانی بود و موضع ضعیف‌تری نسب به او داشت و حتی التجا به علویان طبرستان نیز نتوانست سبب برتری او شود، عمرو لیث صفاری کوشید تا او را به‌سوی خود بخواند. بنابراین زمانی که ابوطلحه به محاصره بلخ اشتغال داشت، عمرو نامه‌ای به وی نگاشت. ابوطلحه در پاسخ این مکاتبه به هرات آمده و به عمرو پیوست. فرمانروای صفاری ابوطلحه را گرامی داشته و به سپهسالاری خراسان گماشت و خود به سیستان مراجعت نمود (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۰۱/۷). ابوطلحه به‌عنوان نایب عمرو در خراسان به حکومت پرداخت اما نسبت به خجستانی موضع ضعیف‌تری داشت. خجستانی به پیکار با ابوطلحه شتافته و او را در سرخس هزیمت داد و ابوطلحه ناگزیر به سیستان گریخت. در این زمان عمرو در فارس بود و محمد بن حسن درهمی (گماشته او در سیستان) ابوطلحه را به مال و سپاه یاری نمود (ناشناس، ۱۳٦٦: ۲۳۹). عمرو جهت ممانعت از صافی شدن خراسان برای خجستانی، عهد و لوای نو برای ابوطلحه فرستاده و به او نوشت که به خراسان بازگردد. ابوطلحه از سیستان به‌سوی خراسان به راه افتاد اما از این روی که خود را قاصر از رویارویی با خجستانی می‌دانست، سر از فرمان عمرو پیچید و به جرجان (گرگان) رفت (همان: ۲۳۹). ابن شرکب با شنیدن خبر قتل خجستانی از گرگان به خراسان آمد و نیشابور را تصاحب نمود (دسوقی، ۲۰۲۱: ۹٦).

حکومت ابوطلحه در نیشابور چندان نپایید و او در برابر حمله رافع بن هرثمه تاب مقاومت نیاورده و به طخارستان عقب نشست. اندکی بعد عمرو پس از سامان دادن به امور فارس به خراسان لشکر کشید و با شکست دادن رافع توانست بر شهرهای هرات و نیشابور مسلط شود. عمرو کوشید تا ابوطلحه را به سازش و تسلیم وادارد، اما ابوطلحه نپذیرفت. بنابراین عمرو به پیکار با ابن شرکب شتافت. در مرو جنگی سهمگین میان عمرولیث و ابو طلحه رخ داد. هفت هزار نفر از افراد ابوطلحه کشته شدند و وی پس از متحمل شدن شکستی سخت از میدان گریخت (ناشناس، ۱۳٦٦: ۲۴۲). عمرو پس از شکست ابو طلحه و فراری دادن او و گماشتن عاملی در مرو و تصرف مجدد نیشابور (که رافع از غیبت سپاهیان عمرو بهره برده و آن را تصرف نموده بود) در ۲۷۱ق به سیستان بازگشت.

اتحاد با سامانیان علیه رافع بن هرثمه

با خروج عمرو لیث صفاری از خراسان، ابوطلحه قدرت خود را بازیابی نمود و توانست با کمک گرفتن از اسماعیل بن احمد سامانی، عامل عمرو بر مرو را بیرون رانده و آن شهر را در اختیار گیرد. وی پس از تصرف مرو خطبه بنام عمرو لیث صفاری خواند (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۴۱۲/۳). به نظر

می‌رساند ابوطلحه که خود را قاصر از مقاومت در برابر عمرو می‌دانست و از سویی توان رویارویی با رافع بن هرثمه را نیز نداشت، به این مسئله رضایت داد که عامل عمرو بر مرو باشد. واکنش عمرو لیث صفاری در برابر تصرف مرو توسط ابوطلحه دانسته نیست و به نظر می‌رسد که توأم با سکوت بوده است. درواقع می‌توان مشکلات عمرو در سایر قلمروها چون فارس و اختلاف با خلافت عباسی و اینکه ابن شرکب خود را گماشته‌ی عمرو شناساند، عوامل عدم اقدام در برابر تصرف مرو توسط ابوطلحه بود.

تغییر اوضاع خراسان سبب شد که رویگردانی مجدد ابن شرکب از عمرو لیث صفاری شد. روابط عمرو با خلافت عباسی تیره شد و خلیفه در سال ۲۷۱ ه.ق حاجیان خراسان را جمع و خلع عمرو لیث از حکومت خراسان را اعلام نمود (ابن‌کثیر، ۱٤۰۷: ۱۱/٤۹-٤۸؛ ناشناس، بی‌تا: ۳٦٥؛ ابن‌جوزی، ۱٤۱۲ق: ۲٤٤/۱۲). اختلافات رخ نموده میان خلافت عباسی و صفاریان بیش از همه به سود رافع بن هرثمه بود و او که خود را نایب طاهریان می‌دانست، توانست قدرت بیشتری کسب نماید. خلیفه پس از عزل عمرو منشور حکومت خراسان را به محمد بن طاهر داد و او رافع بن هرثمه را به نیابت از طرف خود برگزید (ابن‌خلدون، ۱٤۰۸: ٤۱۲/۳). خراسان به تسلط رافع بن هرثمه درآمد و او تا ۲۸۰ق به‌عنوان نایب طاهریان بر خراسان حکومت نمود (ناشناس، ۱۳٦٦: ۲٥۰). ابوطلحه نیز که پیشتر خطبه بنام عمرو لیث صفاری خوانده بود با تطور اوضاع رویکرد خود را تغییر داد و در مرو خطبه بنام طاهریان خواند (اکبری، ۱۳۹۱: ٤).

فرجام ابوطلحه منصور بن شرکب

قدرت برتر رافع در برابر ابوطلحه سبب شد که ابن شرکب بار دیگر به عمرو التجا برد. او باوجود چندین مرتبه خیانت به عمرو، پذیرفته شد و عمرو او را به نیابت از پسرش محمد به حکومت خراسان (به غیر از شهرهای هرات و پوشنگ که به مهدی بن محسن داده بود) گماشت (ناشناس،۱۳٦٦: ۲٤۳). در ۲۷۲ق عمرو پس از فرستادن ابوطلحه به پیکار با رافع، به فارس رفت. ابوطلحه در برابر سپاه متحد رافع و سامانیان شکست خورد. سامانیان در برابر ابوطلحه به مدد رافع شتافتند. میان امیر اسماعیل سامانی و رافع بن هرثمه اتحاد و یگانگی پیدا شد تا به حدی که اسماعیل از رافع التماس نمود که خوارزم را به او واگذارد (تتوی، ۱۳۸۳: ۱٦٥٥/۳). ابوطلحه پس از شکست به هرات گریخت. مهدی بن محسن عامل عمرو بر هرات به پیکار با ابوطلحه شتافت. ابوطلحه او را هزیمت داده و اسیر نمود اما وی را خلاصی بخشید (ناشناس، ۱۳٦٦: ۲٤٤؛ فروزانی، ۱۳۷۸: ۱۳). رافع سپاه متحد ابوطلحه و مهدی را نیز در هم شکست و آن دو به سیستان گریختند.

به هنگام گریز ابوطلحه به سیستان عمرو لیث صفاری در سیرجان بود. عمرو، ابوطلحه را نزد خود خواند و او در سیرجان به عمرو ملحق شد (ناشناس، ۱۳٦٦: ۲٤٤). به نقل ابن اثیر این اتفاق مربوط به حوادث ۲۷٤ق بود که در این زمان عمرو به پیکار با موفق می‌شتافت و فوج فوج لشکر می‌فرستاد. عمرو، ابوطلحه را به سپهسالاری لشکر گماشته بود و او را به همراه مقدمه سپاه جلوتر فرستاد، اما ابوطلحه بار دیگر به عمرو خیانت کرده و از موفق امان خواست. پیوستن ابوطلحه به موفق سبب هراس عمرو گردید و در برابر سپاه خلیفه عقب نشست (ابن‌اثیر، ۱۳۸٥ق: ٤۲٦/۷). ابن کثیر خیانت ابوطلحه منصور را به این‌گونه روایت کرده است که در ۲۷٤ق بین موفق و عمرولیث در منطقه فارس کار به جنگ کشید اما عمرولیث به ایالت‌های دیگر گریخت و هیچ جنگی بین آن‌ها اتفاق نیفتاد چراکه موفق فرمانده پیش‌قراولان سپاه عمرولیث را به‌طرف خود جلب کرد و او ابوطلحه شرکب بود (ابن‌کثیر، ۱٤۰۷: ٥۲/۱۱). اندکی بعد موفق ابوطلحه را فروگرفت و اموال او را به پسر خودش معتضد بخشید (ابن‌اثیر، ۱۳۸٥: ٤۲٦/۷) و با این اتفاق عمر سیاسی ابوطلحه خاتمه یافت. وی هشت سال بعد در زندان معتضد در بغداد، مرد. ابن اثیر می‌نویسد که ابوطلحه پس از پیوستن به موفق پشیمان شد و قصد داشت نزد عمرو برگردد (ابن‌اثیر، ۱۳۸٥: ٤۲٦/۷). با توجه به رفتارهای پیشین ابوطلحه این مسئله دور از ذهن نیست و از سوی دیگر احتمال دارد که موفق که به ابوطلحه اعتماد نداشته، به بهانه درخواست بازگشت ابوطلحه به نزد عمرو، او را فروگرفته باشد.

نتیجه‌گیری

در اواسط قرن سوم هجری قمری، یکی از این مدعیان قدرت در ایالت خراسان، سالوکان بودند. از بزرگ‌ترین رهبران گروه-های سالوکان یا صعالیک خراسان فردی به نام ابراهیم از بنوشرکب بود، اما عمر این مدعیان قدرت چندان طولانی نبود، چراکه ظهور نیروی جدیدی در سیستان به نام صفاریان و تسلط یعقوب لیث صفاری بر خراسان اجازه تحرکات بیشتر را به این مدعیان محلی قدرت نداد. مدعیانی مانند برادران شرکب، احمد بن عبدالله خجستانی و رافع بن هرثمه در حوادث این دوره نقش‌آفرینی کردند. یکی از مدعیان قدرت در این زمان، کوچک‌ترین فرد از برادران شرکب یعنی ابوطلحه منصور بود. او بعد از کشته شدن برادرانش به دست خجستانی خود را به‌عنوان مدعی جدید در خراسان نشان داد. ابوطلحه منصور سیاست خاصی را در کشمکش‌های مدعیان قدرت در خراسان در پیش گرفت، به‌گونه‌ای که در طول دوران حیات سیاسی خود در چندین دسته‌بندی و جناح سیاسی وارد و خارج شد. مهم‌ترین مانع در قبال قدرت‌یابی و تحکیم نفوذ ابوطلحه منصور در خراسان تا ۲۶۸ق احمد بن عبدالله خجستانی بود و ابوطلحه برای مقابله با او به‌ناچار با مخالفان خجستانی چون صفاریان، علویان و در مقطعی با طاهریان متحد شد. بنابراین اتحاد با صفاریان و بعد از آن گرایش به طاهریان و حتی علویان طبرستان و سامانیان بخشی از سیاست فعال ابن‌شرکب در این دوره بود. به نظر می‌رسد که سیاست بلندمدت ابن‌شرکب در این دوره بهره‌گیری از قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای حذف مدعیان محلی چون خجستانی و بعدها رافع بن هرثمه بود و گاهی در پیشبرد این سیاست، موفق و در مواقعی به‌خصوص در پایان عمرش با پیوستن به عمرولیث صفاری با ناکامی همراه بود.

فهرست منابع

۱. ابن‌اثیر، عزالدین. (۱۳۸۵ق). ***الکامل فی التاریخ***. بیروت: دارصادر.

۲. ابن‌اسفندیار. (۱۳۶۶). ***تاریخ طبرستان***. تصحیح عباس اقبال. تهران: کلاله خاور.

۳. ابن‌حوقل. (۱۳۶۶). ***ایران در صوره الارض***. ترجمه جعفر شعار. تهران: امیرکبیر.

۴. ابن‌خردادبه. (۱۳۷۰). ***المسالک الممالک***. ترجمه حسین قره‌چانلو. تهران: مهارت.

۵. ابن‌کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی. (۱۴۰۷). ***البدایه و النهایه***. بیروت: دارالفکر.

۶. ابن‌جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد. (۱۴۱۲). ***المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک***. تحقیق محمد عبدالقادر عطاء و مصطفی عبدالقادر عطاء. بیروت: دارالکتب العلمیه.

۷. ابن‌خلدون، عبدالرحمان. (۱۴۰۸ق). ***العبر***. ج۳. تحقیق خلیل شحاده. بیروت: دارالفکر.

۸. ابن‌عماد حنبلی، شهاب‌الدین ابوالفلاح عبدالحی بن احمد العکری الحنبلی الدمشقی. (۱۴۰۶). ***شذرات الذهب***. تحقیق الارناووط. بیروت: دار ابن‌کثیر.

۹. اصفهانی، حمزه ابن حسن. (بی‌تا). ***سنی الملوک الارض و الانبیا***. بیروت: دار المکتب الحیاة.

۱۰. اکبری، امیر. (۱۳۸۴). ***تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام***. تهران: سمت.

۱۱. اکبری، امیر. (۱۳۹۱). «رافع بن هرثمه آخرین مدعی نیابت طاهریان در خراسان». ***پژوهشنامه تاریخ***. (شماره ۲۹)، ۱-۱۸.

۱۲. بیهقی، علی بن زید. (۱۳۶۱). ***تاریخ بیهق***. تصحیح احمد بهمنیار. تهران: فروغی.

۱۳. تتوی، قاضی احمد آصف. (۱۳۸۲). ***تاریخ الفی***. مصحح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: علمی و فرهنگی.

۱۴. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). ***شاهدبازی در ادبیات فارسی***. تهران: فردوس.

۱۵. حموی، یاقوت عبدالله بن عبدالله. (۱۳۴۷). ***معجم البلدان***. ترجمه علی‌نقی منزوی. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

۱۶. خضری، سید احمدرضا. (۱۳۸۴). ***تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل‌بویه***. تهران: سمت.

۱۷. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. (۱۳۸۰). ***حبیب السیر***. تهران: خیام.

۱۸. خوافی، فصیح. (۱۳۸۶). ***مجمل** فصیحی*. تصحیح محسن ناجی نصرآبادی. تهران: اساطیر.

۱۹. دسوقی، احمد محمد. (۲۰۲۰). «نقود جدیده توشق لتاریخ ثوره رافع بن هرثمه (۲۸۳-۲۶۸ق/ ۸۹۶-۸۸۲م)». ***مرکز المسکوکات الاسلامیه***. (شماره ۳)، ۴۶-۲۷.

۲۰. دسوقی، احمد محمد. (۲۰۲۱). «مسکوکات منصور بن شرکب امیر نیسابور (۲۶۹ق/۸۸۲م)». ***کلیه الاثار***. (شماره ۲۴)، ۱۰۹-۹۵.

۲۱. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۳). ***تاریخ ایران بعد از اسلام***. تهران: امیرکبیر.

۲۲. طبری، محمد بن جریر. (۱۳۸۷ق). ***تاریخ الرسل و الملوک***. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارالتراث.

۲۳. طهماسبی، سلمان. (۱۳۸۳). «صعالیک خراسان و نقش آن‌ها در تحولات سیاسی ایران». ***ادبیات و زبان‌ها***. (شماره ۴)، ۹۶-۸۱.

۲۴. عوفی، سدیدالدین محمد. (۱۳۵۹). ***متن انتقادی جوامع الحکایات و لوامع الروایات***. جزء اول-قسم دوم. تصحیح امیر بانو مصفا. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۲۵. فروزانی، سید ابوالقاسم. (۱۳۷۸). «خدعه عباسیان در سقوط صفاریان». ***رشد آموزش تاریخ***. (شماره ۱)، ۱۷-۱۰.

۲۶. گردیزی، ابی سعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود. (۱۳۶۳). ***زین الاخبار***. مصحح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

۲۷. مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۴). ***تاریخ گزیده***. مصحح عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.

۲۸. مصفا، مظافر. (۱۳۵۳). «تاریخ خراسان». ***دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران***. (شماره ۳-۲)، ۵۸-۳۵.

۲۹. مقدسی، مطهر بن طاهر. (بی‌تا). ***البداء و التاریخ***. بورسعید: مکتبه الثقافه الدینیه.

۳۰. ناشناس. (۱۳۶۶). ***تاریخ سیستان***. مصحح ملک‌الشعرای بهار. تهران: پدیده خاور.

۳۱. ناشناس. (بی‌تا). ***مجمل التواریخ و القصص***. تحقیق ملک الشعراء بهار. تهران: کلاله خاور.

۳۲. نرشخی، ابی بکربن محمد بن جعفر. (۱۳۳۵). ***تاریخ بخارا***. مصحح مدرس رضوی. تهران: توس.

۳۳. نفیسی، سعید. (۱۳۳۵). ***تاریخ خاندان طاهری***. تهران: اقبال و شرکاء.

۳۴. هروی، جواد. (۱۳۹۳). ***تاریخ سامانیان (عصر طلایی ایران بعد از اسلام)***. تهران: امیرکبیر.